

امر و خلق

جلد 1



تتبع و تدوین

اسدالله فاضل مازندرانی

برای آگاهی

به آماج آراستن کارنامه نویسندگان مازندرانی / تبرستانی ، کتاب امر و خلق را از تارنمای " کتابخانه مراجع و آثار بهائی " برداشتم. در این نشانی دوره 4 جلدی امر و خلق را به روش نگاره/فتو/عکس نهاده اند و می باید برگ برگ را دید و ذخیره نمود:

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK1 امر و خلق. جلد 1

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK2 امر و خلق. جلد 2

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3 امر و خلق. جلد 3

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4 امر و خلق. جلد 4

یکایک رویه ها را پس انداز کردم؛ آنگاه به پی دی اف گردانیدم و این بازچاپ را به خواستاران سپرده ام.

پاییز 2009

بمون تپوری (ح. ص).

این صفحه عمدتاً خالی است

www.tabarestan.info
تبرستان

امروز خلق

www.tabarestan.info

تبرستان

مقدمه

برای اینکه مصارف و تحالیم امر بهائی چون لثالی مشوره در بحار کتب و الواح متفرق و مکنون است و سر کس را دسترس بآن مقدور و میسر نه اهتمام کرده تعامت آنها را از بین مدارک معتمده گرد آورده عین بیان را درین دفتر ثبت و ترتیب نمودیم تا مؤمنین و نیز طالبین از رنج کنجگاو^{ها} بی وصول و نقد فروع و اصول رسته توانند بآن تشبث جسته فائده‌پزند و چون تاریخ واقعات بمقدار ضرورت در استفاده از این کتاب در نفس ابواب آن مندرج است و مفصلاً مستقصی در دیگر کتب مخصوصاً مجلدات کتاب ظهور الحق نگاشته گردیده حاجت بسیار مقال در آن ندیدیم و کتاب را برای بنامحیت بدایع دو عالم حق و منلق کتاب امر و شلق نام نهادیم ولی این مقدار را ننگته نتوان گذاشت که مؤسس این آئین یعنی حضرت بهاء الله از آغاز دعوت حضرت با^ا در سال ۱۲۶۰ هـ ق مطابق سال ۱۸۴۴ م تا سال ۱۲۶۹ هـ ق که سه سال پس از شهادت آن حضرت و سالی بعد از قتل عام بابیان و کفرتاری خود حضرت بهاء الله در چنگ

شان
دولت ناصر الدین شاه و عزم قتلشان و بالاخره سال تبصیر
ببخداد بوده قوه مرموزه الهیه شود را مانند سر مکنون
بدون اذمهای بندید در نشر امر آن حضرت صرف نمود و در
سال مذکور بعنوان هدایت و تربیت با بیان قوه مکنونسه
الهیه را ظاهر ساخته آن امر و موافق منینش را بصفحه بدیده
الهیه شود تصحیح و تربیت کرد و روش روحانیه منیمه بگستر
و بالاخره در سال ۱۲۸۶ کتاب بیان را بکتاب اقدس تبدیل
نمود و تأسیس آئین مستقل خود فرمود که حاوی تفصیل و
تسبیل و تعدیل کثیری از احکام آن و امر و ابداع اصول
و تعالیم عالیجه عمیمه بسیاری است در کتاب اقدس کسه
ام الكتاب میباشد بنین صدور یافت قوله الاعلی: هذا يوم الله
لا يذكر فيه الا نفسه المهيمنة على الصالحين ونیز تالله الحق
لا ينتیکم اليوم کتب العالم ولا ما فيه من الصحف الا بهذا
لکتاب و نیز لیس لا عددان يتصنعت اليوم الا باظهاره في هذا
الاسهور و نیز لا يهنتیکم اليوم شیئی و لیس لا حد مهرب و نیز
من یتر آیه من آیاتی لتیرله من ان یقره کتب الاولین و
الآخرین و از سال ۱۳۰۵ هـ ق مابقی سال ۱۸۶۲ سال
صعود ان حضرت از این جهان خاک بحالم تابناک از تبیین
مرکز مسهد و میثاق و مبین مقاصد و آیاتش حضرت

عبدالبهاء در مدت سی و یکسال معارف و احکام همی
تفصیل و تبیین گردیده و بالاخره از سال ۱۳۴۰ هـ ق
مطابق سال ۱۹۲۱ م سال صدور آن حضرت الی یومنا
هذا از دستورها و تبیینات و تفصیلات مرکز منصوب آن -
حضرت رئیس روحانی و اداری حاضر این امر یعنی حضرت
ولی امر الله از دیار یافت و بالجمله امر بهائی که مجموعه
معارف و تعالیم مندرجه در کتب و آثار حضرت نقدها که
تثبیت گردید و در کتب و الواح حضرت بهاء الله و اوامر
و تبیینات و تفصیلات صادره از حضرت عبدالبهاء و حضرت
ولی امر الله است و انون در پر تو قدرت منافع روحانی
بهائیان ممالک تفصیل و تنفیذ مییابد بر سه قسمت میباشد .
قسمت اولی معارف و عقاید است که فلسفه نظریه و
بنیان معرفت و ایمان می باشد و باید بدان اعتقاد و ایمان
بناعل کرد .

قسمت دوم احکام یعنی اوامر و نواهی و تعالیم
و قوانین علمیه است که باید بآن متصف و عامل شد و آن بر
دو گونه است نوعی متعلق بحال صفات و اخلاق و ملات
و نوعی راجع بافعال و اعمال مشهوده میباشد .
قسمت سوم نظامات و تشکیلات یعنی آداب و روابط

اجتماعی و شئون اداری و نظم و نشر این امور قوانین مربوط
بقدرت و اجراء سیاست است .

قسم اول که قواعد و ارکان خیمه و بیت دین را برقرار
میسازد و بدون آن احدی عضو جامعه بهائی شمرده
نمیگردد و تحصیل آن بامعان نثار و فکر فریضه اولیه هر
فرد است ایضا و رتبه تقدّم بر دو قسم دیگر دارد و منقسم
بر چهار قسم است اول مسائل راجعه بالوحدیت دوم مسائل
راجعه بحالم آفرینش سوم مسائل راجعه بنفس ناطقه چهارم
مسائل مربوطه بادیان و تفسیر امور مرموزه آنها و بمسئله
اتساع مذکور قسمی مهم از آیات و آثار در تفسیرات و
اصلاحات مقررات بعضی از ادیان سابقه میباشد و قسمی
دیگر در ابشار و انداز از ماسیاتی است و علی هذا این
نشاب بر نه باب مذکور بدین ترتیب مرتب گردید .

باب اول - در الهیات .

باب دوم - در عالم آفرینش .

باب سوم - در نفس ناطقه و عالم انسانی .

باب چهارم - در مسائل راجعه بادیان و تفسیر

و مسائل امور مرموزه آنها .

باب پنجم - در آداب و اخلاق و صفات و ملکات .

باب ششم - در اعدال و افعال واجب و مستحسن
و ممنوع و مستکراه .

باب هفتم - در موارد ایلاحت نسبت بتعالیم
ادیان سابقه .

باب هشتم - در تشکیلات و تنظیمات اداریه
و قوانین سیاسیه و ارتباطات بین المللی .

باب نهم - در ابشارات و انذارات از ماسیاتی .
در این مقام شمه از آیات مبارکه در وصف مقام
و نبوت و تاریخ تأسیس این آئین ثبت میگردد .

در نوع اشراقات از حضرت بهاء الله است .
قوله الاعلی : حضرت مهتر (حضرت نقیاه) رون
ما سواه فداه اعلامی نازل فرموده اند و لندن عالم امر
معلق بود بقبول (ابراء) احلام حضرت نقیله منوطاً بآراده
من یتلمه الله بود (لذا این معلوم بعضی را ابراء نمود
و در کتاب اقدس بصبارات اشرفی نازل و در بعضی توقف
نمودیم الامر بیده یقتل ما یشاء و یحکم ما یرید و سوالمزیز
الحمید و بعضی احلام هم بدعا نازل طوبی للفائز یسین
و راوی للعاظمین . . . و در همین لوح است قوله الاعلی
حق شاهد و ذرات کائنات گواه که آنچه سبب علو و سمو

و ترمیم و عطف و تهذیب اهل ارش است ذکر نمودیم
و از قلم اعلی در زیر و الواع نازل از حق میطلبیم عباد
را تأیید فرماید آنچه این مظلوم از کل طلب مینماید
عدل و انصاف است باصفاً اکتفا نمایند و در آنچه
از این مظلوم ظاهر شده تفکر کنند .

و از حضرت عبدالبها^ع خطاب به مؤلف است .

قوله المیز : اما کتاب بیان بکتاب اقدس منسوخ
است و احکامش غیر معمول مگر احکامی که در کتاب اقدس
تکرار بیان و تأکید شده و مادون آن احکام مؤلف کده^ع در
کتاب اقدس با اهل بیان تعلق دارد بها تعلق ندارد ما
مکلف با احکام کتاب اقدس هستیم .

در شدایی دیگر

قوله المیز : کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و
صحف و زیر است و کل آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحف
و کتب حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع
اوامر غیر مذکور و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی
که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور .

در لوعی است .

قوله الاعلی : بعد از ورود در سجن اعظم کتاب اقد^س

از ملکوت مقدس نازل و در آن گل را امر نمودیم . . . الی آخر
و در لوح اشراقات است .

قوله الاهی : و این آیات در این مقام در کتاب اقدس
در اول ورود بسجن از سماء مشیت الاهی نازل الی آخره
و در اثری بامضاء خادم چنین مسطور است :

درین حین بآیه مبارکه " کتاب اقدس که در اول سجن از
ملکوت مقدس نازل متذکر شدم الی آخره .

حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار کریمه ضمن بیان عهد
و میثاق چنین فرمودند :

قوله العزيز : در کتاب اقدس بیست و پنج سال پیش
از صعود این نص صریح صحیح منصوص گردید الی آخره
و از این مهین است که آغاز صدور کتاب اقدس در سال
۱۲۸۶ در سجن اعظم شد و در نفس کتاب ضمن خطاب
بمیرزا یحیی ازل است .

قوله الاهی : " قد اخذ الله من اغواك " و مراد سید
محمد اصفهانی میباشد و او سال ۱۲۸۸ هـ ق با همرا هانش در
عکاهلاک گردید و از این معلوم است که اتمام نزول کتاب
در حدود آن تاریخ وقوع یافت .

در اثر دیگر بامضاء خادم خطاب با قاجال بروجردی

پنجمین هر قوم :

این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد در سنین محدود و مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس متبله موقته از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و بحکمال عزیز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد الی آخرها .

و در اثری دیگر با مضامین ۶۶ مورخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۱۰ و بعنوان معبوب روحانی جناب غل قبل ^{کبر} علیه بها الله الاهی .

... و در این ایام کتاب اقدس از سماء مقدس نازل گوی لمن ینظرفیه و یتفکر فیما نزل من آیات ربه المهیمن القیوم و سبب آنکه در سنین محدود از اطراف بعضی مسائل در احکام الهیه سؤال نمودند و لکن ظم اعلی متوقف در این سر بلسان پارسی مختصری نازل و لکن بدارقی ارسال نشد بحسب الامر در محل محفوظ بود تا آنکه درین ایام مجدداً اعراپین سائلین بساحت اقدس حاضر لذا باهدع الحان بلسان آیات این کتاب بدیع منیع نازل و چون جناب آقا م علیه بها الله در اینجسا تشریف داشتند آنچه حال محلحت اظهار آن بسود

بایشان عنایت فرمودند یعنی اذن فرمودند که نسخه^۴ از آن بردارند انشاء الله بآن فائز خواهید شد و بمقتضای حکمت عمل خواهید نمود طوبی لذائقة یجد حلاوتها ولذی بصر یعرف ما فیها ولذی قلب یتطلع یرموزها واسرارها تالله یرتعد ظهرا لکلام من عنانها ما نزل والاشارات - المقنعة لشدة ظهورها .

و از این آثار و غیرها مستنبط است که ارسال کتاب اقدس بایران در حدود سال ۱۲۹۰ هـ قی وقوع یافت . و از حضرت عبدالبهاء در خطاب بمعاون التجار تراقی است .

قوله المزیز : کتاب اقدس را بخط من ادرك لقاء ره حضرت زین المقربین تطبیق نمائید و مطبوع در تحت مدخله مرکز نقض طبع شده خط جناب زین صحیح است . و در اثری دیگر است .

در اول امر حق جل جلاله ناظر باقبال وحده بوده چه که قبل از نزول اوامر و احکام انظار نمود و القای کلمه فرمود هر نفسی من غیر توقف قبول او بگل شیر فائز و بعد از ارتفاع سما^۵ حکم الهی و اشراق شمس امر بر کل لازم و واجب که بآن تمسک نمایند و بآن عامل شوند الامر بیده

يفعل و يحکم کیف یشاء و کیف یرید .

و از حضرت عبدالبهاء خطاب بمیرزا محمد علیخان

بهائی است .

قوله التحریز : "عضوات اشباع باید آنچه نصوص کتاب

است بیان نمایند و ادنی نلمه تجاوز نشود ."

www.tabarestan.info
تبرستان

باب اول در الهیات

www.tabarestan.info
نیرستان

موضوع ذمیت پس میل معرفت آو عدم کفایت تقلید

در صحیفه* اصول و ثروع حضرت نقله است .

قوله الاعلیٰ : بدانکه اصل دین معرفت اللہ است و

کمال معرفت توحید است و کمال توئید نفی صفات و الہیات

از ذات مقدس او و کمال نفی ورود لجه* اعتدیه است بملم

و قذاع و مشامده* وصل وجود آن و حقیقت این مراتب

آیت وائنده است کہ بآن عرفان و ایقان وجود حضرت

رب المزه حاصل است .

و از حضرت بہا* اللہ در کلمات مکتوبه است .

اصل کل الملووم هو عرفان اللہ جل جلالہ .

و در لوجی از آن حضرت است .

قوله الاعلیٰ : معلوم آنجناب بوده کہ لم یزل مقصود

از آثرینش معرفت حق بوده و خواہد بود و این معرفت

منوط بصرفان انفس عباد بوده کہ ببصر و قلب و فطرت خود

حق را ادراک نمایند چه که تقلید کفایت ننماید چه در اقبال
و چه در اعراض اگر باین رتبه^۱ اعلیٰ فائز شوی بمنظر انجیر که مقام
استقامت در مجاهده^۲ فی الله است واصل خواهید شد .

و در لوحی دیگر .

قوله الاعلیٰ : بگو ای عباد و صایای مظلوم را بشنوید
اول هر امری و زکری مصرف بوده اوست مَدَّ کَلِّ و مَرَبِّ کَلِّ
و در لوحی دیگر .

قوله الاعلیٰ : و پسند از خلق ممکنات و ایجاد موجودات^۳
بتجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلا بقی برای
مصرفت و محبت شود که علت غائی و سبب خلق کائنات بود
اختیار نمود پنهانچه در حدیث قدسی مشهور مذکور است .
و در لوحی دیگر .

یوم یوم الله است و کل ماسواه برهستی و علمت و
اقتدار او گواه بعضی شناخته و گواهی داده و برخی گوا^۴
میدهند و لکن او را شناخته اند شکی نبوده و نیست که
کل در حقیقت اولیه لحر فان الله خلق شده اند من فـاز
بهذا المقام قد فاز بكل الخیر و این مقام بسیار عظیم^۵
باشنی که اگر علمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امانیه و
اوراق ابداعیه کفایت نماید و ذکر این مقام را بانتهی

نرساند راوی از برای نفسی که در یوم اللہ بعرفان مظهر
امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد اوست
از مقدسین و مقربین و منخلصین اگر چه این مقام در خود
او بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد .

و در کتاب صهارك ایفان

قوله جل جلا له : . . . سالکین سبیل ایمان
و بالبین کوعی ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات
از ضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال
و تلب را از ظنونات متعلقه بسبغات جلال و روح را از تعلق
با سباب ظاهره و بچشم را از ملا حظه کلمات فانی و متوکلین
علی اللہ و متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات
اشارات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات
غیبنا متناهی گردند .

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است .

قوله الحمیز : بدانکه این اعمال و رفتار و گفتار

ممدوح است و مقبول و شرف عالم انسانی است ولی عجز و
این اعمال کفایت ننماید زیرا بعدی است در نهایت لطافت
ولی بیروح بلکه سبب حیات ابدیه و عزت سرمدیه و نورانیت
تلیه و فوز و فلاح حقیقی اول عرفان الهی است و این مملو

است که معرفت حق مقدم بر هر عرفانی است و این اعظم
منقبت عالم انسانی است زیرا در وجود معرفت حقایق اشیا
قوائد جسمانی بخشد و مدنیت صوری ترقی نماید اما عرفان
الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و علویت
عالم انسانی و مدنیت ربّانی و تعدیل اخلاق و نورانیّت
و بعدان گردد .

در کتاب کافی کلینی نقل از حضرت امام جعفر صادق .
علیکم بالتفقه فی دین الله و لا تكونوا اعرابا فانه من لم یتفقه
فی دین الله لم ینظر الیه فی یوم القیامه و لم یزک له عملا و قوله
اذا رأیت الرجل کبیر الصلوه کبیر الصوم فلا تبأ هوا به حتی تنظروا
کیف عقله .

و قوله : العقل دلیل المؤمن من .

در تفسیر بیضاوی در شرح آیه قرآنیه و من یدع مع الله الها
آخر لبرهان له به فانما حسابه عند ربّه انه لا یفلح الکافرون دروجه
اتیان بجمله لا برهان له به قوله .

صفه اخری لآله لازمه فان الباطل لبرهان به جیتی بها
للتاکید و بناء الحكم علیه تنجیها علی ان التمدین بها لا دلیل علیه
منوع فضلا عما دل الدلیل علی خلافه

گستن در بیل معرفت ته از تقلید روسا و علمادینی

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بنصیر است :

و در شرح آیه قرآنیہ و نزعنا من کل امة شهیدا فقلنا هاتوا
برهانکم قوله فقلنا للام ها تو ابرهانکم علی صحة ما کنتم تدینون
به . و در شرح آیه الا تعلو علی و اتونی مسلمین قوله .
و لیس الا مرفیه بالانقیاد قبل اقامة الحجج علی رسالته حتی
یکون مستدعیا للتقلید فان القاۃ الکتابه علیها علی تلك الحاله من
اعظم الدلالات .

و در شرح آیه و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل
نتبع ما وجدنا علیه آباءنا و لو کان الشیطان يدعوهم الی عذاب
السعیرہ قوله :

و هو منع صریح من التقلید فی الاصول .

و نیز در قرآن است قوله تعالی : و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله
قالوا بل نتبع ما القینا علیه آباءنا و لو کان آباؤهم لا یعقلون

قوله الاعلی : اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده اند مشاهده کن اگر ناس خود را معلق برد و قبول علمای و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و موء من بالله میشدند مجاب اعراض از برای این علماء نمیماند چون خود را بی مرید

شیئا و لا یهتدون و قوله تعالی و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الیه و الی الرسول قالوا حسینا ما وجدنا علیه آباءنا اولوکان آباؤهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون .
و از شیخ طریحی در کتاب مجمع البحرین است .

قال الشیخ ابو علی ره اخیر سبحانه عن الکفار منکرا علیهم او لوکان آباؤهم ای یتبعون آباؤهم فیما کانوا علیه من الشریک و عبادة الاوثان و ان کان آباؤهم لا یعلمون شیئا من الذین و لا یهتدون - الیه و فی هذه الآیه دلالة علی فساد التقليد و انه لا یجوز العمل فی شیئی من امور الدین الا بحجة و فیها دلالة علی وجوب المعرفة و انها لیست ضروریه لانه سبحانه بین الحجاج علیهم لیعرفوا صحة مدعاهم الرسول الیه ولو کانوا یعرفون الحق ضروریه لم یکنوا مقلدین لآبائهم . . عن ابی حمزه الثمالی قال قال لی ابو عبد الله ایاک والریا^{سه}

و نقیها ملا حظله مینمودند البتہ بساحت اقدس الهی
میشتاقتند و لابد بشریعه^۱ قدم فائز میگشتند و حال هم اگر^{عمل}
بیان از تثبیت برو^۲ ساخود را مقدس نمایند البتہ در یوم الله
از زمر معانی ربانی و تمییز سخاوت رحمت رحمانی محسوس
نگردند با ستم جنبات فلینله را بردرید و اصنام تقلید را
بتوت توشید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمان وارد شو
نفس را از آلاهیمن ماسوی الله مظهر نغائید و در موطن امر
کبری و متر عظمت عظمی آسایش کنید بتجناب نفس خود را
محتجب سازید چہ شر نفسی را نامل خلق نمودم تا کمال
صنغ مشهور آید پس در این صورت شر نفسی بتفسه قابل
ادراک بمال سبستان بوده و نخواهد بود .

ایاک ان تطاء اعقاب الرجال قال قلت جعلت فداک اما الریاسه فقد
عرفتها و اما ایطاء اعقاب الرجال فما ثلثا ما فی یدی الاما طنت من
اعقاب الرجال فقال لی لیس حیث تذهب ایاک ان تنصب رجلا دون
الحجه فتصدقه فی کل ما قال .

و نیز در کتاب مجمع البحرین است فی الحدیث عن الصادق .

لوددت اصحابی تضرب رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقوا .

و قال تفقوا فی الدین خانه من لم یتفق فی الدین فهو اعرابی

ان الله يقول فی کتابه لیتفقوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا

و قوله الحق :

بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید از اصنام ذنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره اند پاک و داهر گردد این اصنام عاقل اند و شلق را از علو و صعود مانع امیید آنکه بد اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهانند .

ایمان در معرفت اسمعی و غیر منتهی است

www.tabarestan.info
تبرستان

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب با خداست .

توله الاعلی : ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقروهم و ذنون منهدم کنید چه که ذلن لم یر

الیهم لعلمهم یحذرون .

در کتاب کافی باب التقلید .

ایعبید الله قلت له اتخذوا حبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم من اجابوهم ولكن احلوا لهم حراما و حرّموا علیهم حلالا فعبدوا لهم من حیث لا یشعرون .

مغنی نبوده و لایزال نفسی را بهصراط مستقیم هادی نگشته

کیفیت تحصیل معرفت الهی

از حضرت پیمبر^ص الله درو ساله سیر و سلوک هفت
وادی است .

توله الاحلی : اول وادی طلب است مرکب این وادی
صبر است و مسافر درین سفر بی صبر بجائی نرسد و بمقصد
واصل نشود . . . مجاهدین کعبه "فینا" بپشارت "لنهدینهم
سبلنا" سرورند و کمر خدمت در دلب پخایت محکم بسته اند
. . . شرط است این عباد را که دل را که منبع غزینسه^ص
الهیة است از هر نقشی پاک کنند و از تقلید که از اثر آباء
و اجداد است اعراض نمایند و ابواب دوستی و دشمنی را با
کل اهل ارض مسدود کنند و طالب درین سفر بمقامی رسد
که همه موجودات را در طلب دوست سرگشته بیند . . .
و این طالب طالب را حاصل نشود مگر بنثار آنچه هست
یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده همه را بنفی "لا" منفی
سازد تا بشهرستان جان که مدینه "الا" است واصل شود
. . . و سالک درین سفر هر خاک جالس شود و در هر

دیار طلب یار نماید با هر جمع مجتمع شود و با هر سری
همسری نماید که شاید در سری سر محبوب بیند و یا از صورتی
جمال محبوب مشاهده کند .

و از آنحضرت در کتاب ایقان است .

قوله الاعلی : الباب المذكور فی بیان ان العباد لن
یصلوا الی شائی بشر المرفان الا بالانقطاع النصف عن کل
من فی السموات و الارض قد سوا انفسکم یا اهل الارض لعل
تحلن الی العقام الذی قدر الله لکم و تلدغلن فی سرادق
بعضه الله فی سماء البیان مرفوعا .

و در آن کتاب پس از تفصیل شروط مجاهدت در
طریق معرفت چنین مسأله آور است .

قوله الاعلی : و ینون بحمل و الذین جاهدوا فینسا
موء ید شد بپشارت لنهد ینهم سبلنا مستبشر ثوالد شد .
و در بنوا عر الاسرار .

قوله عز کبریائه : فاعلم ثم اعرف بان السالك فی اول
سلوکه الی الله لا یدله بان یدغل فی حدیقة التلب و فی
هذا السفر ینبضی للسالك بان ینقطع عن کل ما سوی الله
و یمضی عیناه عن کل من فی السموات و الارض و لم یکن فی
قلبه بضن احد من العباد و لا حب احد علی قدر الذی

يمنحه عن الوصول الى مكن الجمال و يقدر نفسه عن
سبحات الجلال وله حق بان لا يفتخر على احد في كل ما
اعطاه الله من زخارف الدنيا ومن علوم الظاهرة او غيرهما و
يدالب الحق بكمال جدّه وسعيه ليملأ الله سبل عنايته و
مناجج مكرمه لانه خير معين بمباده واحسن ناصر لرقائه
قال و قوله الحق " الذين يجاهدوا فينا لنهدّهم سبلنا " و
في مقام آخر اتقوا الله يملكم الله .

و از كلمات مكنونه .

قوله الاعز الا بهي : يا ابن الروح في اول القول املك
قلبا جيدا حسنا ضيرا لتمك ملكا رائعا باقيا ازلا قديما .
ايضا در جواهر الاسرار .

قوله جل كهريائه : لا بد للمسافر الى الله والمهاجر
في سبيله بان يقطع عن كل من في السموات والارض ويكف
نفسه عن كل ما سواه ليفتح على وجهة ابواب المناية و تهب
عليه نسيمات العذلوفة و ادا كتب على نفسه ما القيناه من
جواهر الصافي والبيان ليصرف كل الاشارات من تلك الدلا^{لات}
وينزل الله على قلبه سكينه من عنده و يجعله من الساكنين
ودر اثر مباركي كه به اصل كل الشعر مشهور چنين نازل .
قوله جل جلاله : رأس كل ما ذكرناه لك هو الانصاف

و هو خروج الصبد عن الوهم والتقليد والتفرض في مظا هر
الصنع ينتظر التوحيد والمشاهدة في كل الامور بالبصر الحد
واز حضرت عهد البهاء در کتاب مفاوضات است .

قوله المميز : وچون این مقام تحری حقیقت است و
جستجوی واقع مقامی است که تشنه جان سوخته آرزوی آب
حیات نماید ماضی مضارب بدریا رسد مریض طبیب حقیقی
بجوید و بشغای الهی فائز شود قافله گمگشته براه حق پی بر
و گشتی سرگشته و حیران بساحل نجات رسد لهذا طالب
باید متصف بچند صفات باشد اولاً باید که منصف باشد
و منقطع از ماسوی الله و قلبش بکلی بافق اعلی توجه کند و
از اسیری نفس و هوی نجات یابد زیرا اینها همه مانع است
و ازین گذشته تحمل هر بلائی لازم است و باید درنها بیت
تقدیس و تنزیه باشد و از عیب و بغض جمیع ممل عالم بگذرد
چه که یحتمل حبش بجهتی مانع از تحقیق جهت دیگر شود
و همچنین بغض بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت، آن شود
این مقام طلب است طالب باید باین اخلاق و ادوار باشد
و تا باین مقام نیاید ممکن نیست که بشمس حقیقت پی بر د .

عرفان تحقیقی حق تعالیٰ معرفت مظهر نفس اوست

از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است .
اصل کل الصلوم هو عرفان الله جل جلاله وهذا لن
يعتق الا بصرفان مظهر نفسه .
و از آن حضرت در لوح خطاب بشیخ سلمان است .
ای سلمان سبیل کل بذات قدم مسدود بوده و طریق
کل متناوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه
از اغق اعدیه را بین ناس نااکر فرموده و عرفان این انفس
مقدسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله
و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقربهم فقد
اقرب الله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم
فقد نقر بالله و هم صراط الله بین السموات و الارض و میزان
الله فی ملکوت الامر و الخلق و ظهور الله و حججه بین
عباده و دلائله بین بریته .
و لوحی دیگر است قوله الکریم ؛ هو الصهیم علسی
الافاق یا غفور این مظلوم مسجون لوجه الله از شطر

سجن بتوجه نموده و تورا بافق اعلی دعوت مینماید جمیع
ناس از برای عرفان حق جبل جلاله خلق شده اند و چون مطلع
اسماء حسنی و مظهر صفات علما ظاهر کل محروم الا من
شاء الله جهد نعا تا ازین بحر اعظم قسمت ببری سگرزینارف
ناس را بشأنی اخذ نموده که ازین فضل اعظم غافل و محجوب
زود است کل را موت اخذ نماید طوبی از برای نفسی که
از ندای ناصح امین بیدار شد و بتدارك ماقات قیام
نمود ایاك ان تمنعك شعونات الخلق و تحجبك اشارات
كل عالم مریب ضح ما عند الناس اخذاً ما عند الله الملکی
العظیم الحمد لله العلیم الحکیم .
و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است .
قوله البهیل : و مطالع ان اشراق و مجالی ان تجلی
و مظاهر ان ظهور ضالع مقدسه و حقایق کلیه و نینونات
رحمانیه اند که آنان مریای حقیقی ذات مقدس الهیه اند
و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر
قدسیه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرات عافییه
لدلیفه بجمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد و اگر گفته شود
که مریای مظاهر آفتاب اند و مطالع نیز اشراق مقصود این
نیست که آفتاب از ملو تقدیس تنزل نموده و در این آئینه

مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت تا محدود در این مکان مشهود محدود گردیده استغفرالله عن ذلك این اعتقاد طاغفه مجسمه است ولی جمیع اوصاف و محامد و نعمت راجع باین مظاهر مقدسه است یعنی هر چه اوصاف و نعمت و اسطه و صفات ذکر نمائیم کل راجع باین مظاهر الهیه است اما بحقیقت ذات الوهیت کسی بی نبرده تا اشاره نماید یا بیانی کند و یا محامد و نحوئی ذکر نماید پس حقیقت انسانی^{نه} آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسما و صفات و کمالات راجع باین مظاهر مقدسه است و راهی بجائی دیگر ندارد السبیل مقطوع و الطلب فرود .
 و از آن حضرت در خطابی است .

قوله الجلیل : اعلم ان حقيقة الالهية الذات البحت والمجهول النعت لا تدركه العقول ولا تحيط بهما الافهام والافكار كل بصيرة قاصرة عن ادراكها وكل صفة غاسرة في عرفانها انى لعناكب الالهام ان تتسج بلحاياها في زوايا ذلك القصر المشيد و تدلج بخبايا لم يطلع عليها كل ذي بصر حديد و من اشار اليه اثار الخبر و زاد الخفاء خلف الاستار بل هي تبرهن عن جهل عظيم و تدل على المحجاب الخليل فليس لنا السبيل و لا الدليل الى ادراك

الجليل حيث السبيل مسدود والطلب مردود وليس لسه
عنوان على الاطلاق ولا نمت عند اهل الاشراق فاضطررنا
على الرجوع الى منبع نوره و مركز ظهوره و شرق آياته و
مصدر كلماته و مهما تذكر من المحامد و النعمت و الاسماء
الحسنى و الصفات العليا كلها ترجع الى هذا المنصوت وليس
لنا الا التوجه في جميع الشئون الى ذلك المركز المصهور

در کافی از حضرت امام محمد باقر در تفسیر آیه قرآنیہ " او من كان
میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یحیی به فی الناس کم من مثله فی
الظلمات لیس یخارج منها " فرمودند یعنی آنکه جاهل و نادان -
باشیاء بوده و بعلم و معرفت زنده اش کردیم که به پیشوا و رهنمای
الهی پیروی کرده و بانور معرفت او در مابین مردم منی میکند هرگز
نتوان مانند ان گرفت که در ظلمات نادانی و بی پیشوا و مقتدای الهی
باشد و از ظلمات جهل بدر نیاید .

و در مجمع البحرین است فی الحدیث من تفکر فی ذات الله -
تزندی ای من تأمل فی معرفه الذات تزندی لانه طلب مالم یطلبه و
لم یصل الیه نبی و لا وصی و لا ولی و من هنا قال ابن ابی الحدید
فیک یا اعجوبه الکون غنا الفکر کلیلا

انت حیرت ذوی اللب و بلبت العقولا

کما قدم فکری فیک شبرا فر میلناکصا

یخبط فی عمیاء لانهدی السبیلا

والمظهر الموعود و المطلع المشهود و الانعبد حقيقة —
موهومة مقصورة في الازنان مخلوقة مردودة ضربان الا وهما
دون الوجدان في عالم الانسان وهذا اعظم من عبادة الاوثان
فالاصنام لها وجود في عالم الكيان واما الحقيقة الالوهية
المقصورة في الحقول و الازنان ليست الا وهم و بهتان
لان الحقيقة الكلية الالهية المقدسة عن كل نعمت و اوصاف
لا تدل في غير المقول و الافكار متى يتصورها الانسان .

معرفة حسب درجات و تقدر ان كان است و كنهه ذات ممكن

از حضرت نقاله در صحيفه اصول و فروع است .

توله الاعلى : و ذات محروف نزد احدی نیست زیرا

که معرفت فرع وجود و اقتران است و ماسواى ان وجودى در
رتبه او ندارند چه بعد آن که باقتران محتاج شوند واحدی
نشناخته است خداوند را غير از ذات مقدس او و عرکه ادعا
مصرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن
سادت است و شرکس ادعاى توغید او را نموده مشرک است

بشهادت نفس خود ش که ممکن نیست اقتران با او . . .
دلیل و سببلی نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم
یزل دلیل او ذات او بوده . . . و هر کس که معشقات را
دلیل معرفت او گرفته محبوب مانند از فیض عنایت ابد ع
لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرفه و اظهر واجل و اکرم
است از اینکه بشلق خود شناخته شود بل ما سوی الله
مصرف اند بوجود او .

و از آن حضرت در رساله تفسیرها .

قوله الاعلی : ان کل ما ادعی عباده المقربون فی
معرفته هی کان معرفة ابداعه الذی تجلی له به فی مقام
ملکه و هی حق معرفة الممكن فی الامکان .

و از حضرت بها* الله در لوحی است .

قوله الایهی : هل یقدر احد ان یمرفه حق المرفقا
لا و جمال السبحان تعالی تعالی من ان یطهر السی
هوا* عرفانه اهلی طیور افئده الموحدین .

و از آن حضرت در لوح خطاب به سلمان است :

قوله الا کرم : ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده اند
جمع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالییه
وافئده مجرده هر قدر در رسما* علم و عرفان طیران نمایند

از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کل الصرغان من کل عارف وکل الاذکار من کل ذاکر وکل الاوصاف من کل واصف یقتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلی ربه و غیر نفسی فی البخله تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حد نبود ممکن نه و کل امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او نه از مشیت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیئی خلق شده راجع فسبحان الله من ان یمصرف بصرغان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من رید و لا من جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممكنات بخصیته التي اعطت المالمین حق لم یزل در علو سلطان ارتقا و عدت خود مقدس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال بسمو امتناع ملک رفعت خود منزله از ادراک موجودات خواهد بود . جمیع من فی الارض و السماء بکلمه او خلق شده اند و از عدم بحث بمرصه وجود آمده اند . چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید .

و از حضرت عبدالجبار در کتاب مفاوضات است .

قوله العزیز : بدانکه عرفان هر دو قسم است معرفت ذات شیئی و معرفت صفات شیئی ذات شیئی بصفات معروف میشود و الا ذات مجهول است و غیر معلوم چون معروفیت

اشیا و حال آنکه خلق اند و محدودند بصفات است نه
بذات پس چگونه مصروفیت حقیقت الوهیت که نا محدود است
بذات ممکن زیرا که ذات هیچ شیئی مصروف نیست بلکه
بصفات مصروف مثلا که آفتاب مجهول اما بصفات که حرارت
و شعاع است مصروف که ذات انسان مجهول و غیر مصروف
ولی بصفات مصروف و موصوف حال چون مصروفیت هر شیئی
بصفات است نه بذات و حال آنکه عقل محیط بر کائنات و
کائنات خارجه محاط با وجود این کائنات من حیث الذات
مجهول و من حیث الصفات مصروف پس چگونه رب قدیم لا یزال
که مقدس از ادراک و اوهام است بذاته مصروف گردد یعنی
چون مصروفیت شیئی ممکن بصفات است نه بذات البته
حقیقت ربوبیت من حیث الذات مجهول و من حیث الصفات
مصروف و ازین گذشته حقیقت عارثه چگونه بر حقیقت
قدیمه محیط گردد زیرا ادراک فرع احاطه است باید احاطه
کند تا ادراک نماید و ذات احدیت محیط است نه محاط
و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از عرفان است
مثلا این جماد چون در رتبه جمادی است آنچه صعود کند
ممکن نیست که ادراک قوه نامیه تواند نباتات اشجار آنچه
ترقی کند تصور قوه بصر نتواند و همچنین ادراک قسوی

حساسه^۱ سائره ننماید و حیوان تصور رتبه انسان بمعنسی
قوای مصنوعیه نتواند تفاوت مراتب مانع از عرفان است هر
رتبه مادون ادراک رتبه ما فوق نتواند پس حقیقت حادثه
بنگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند لهذا ادراک عبارت از-

ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیة آن عرفان
صفات نیز بقدر استطاعت و قوه بشریه است کما هو حقه^{نیست}

و ندانست عبارت از ادراک حقایق اشیاء است علی ما هی
علیه یعنی بر آنچه او بر آن است بقدر استطاعت قوه
بشریه است لهذا از بیان حقیقت حادثه راهی جز ادراک
صفات قدیمه بقدر استطاعت بشریه نیست غیب الوهیت
مقدس و منزّه از ادراک موجودات است آنچه بتصور آیم
ادراکات انسانی است قوه ادراک انسانی محیط بر حقیقت
ذات الهیه نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراک صفات
الوهیت که در آفاق و انفس نورش ظاهر و باهر است .

ایضا توله الحزیز : بدانکه حقیقت الوهیت و گه ذات

احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه
و مبرا است و جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهام
است غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی
محیط است و جمیع کائنات محاط و البته محیط اعظم از محاط

لهذا محاط بی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن نما ید
عقول هر پته ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نها^{یت}
ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در
عالم حق زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس
است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل صد و
و الطلب مردود و این واضح است که مدارکات انسانیه فرع
و بود انسان است و انسان آیت رحمان است چگونه فرع
آیت احاطه بموجب آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود

در کتاب اربعین شیخ بهائی است قوله

المراد بمعرفه الله تعالی الاطلاع علی نعوته و صفاته الجلا^{لیه}
والجمالیه بقدر انطاقه البشریه و اما الاطلاع علی حقیقه الذات
العقدسه فمالا طمع فیه للعلائکه العقرین و الانبیاء و المرسلین
فضلا عن غیرهم و کفی فی ذلك قول سید البشر ما عرفناک حق معرفتک و فی
الحدیث ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار و ان العلاء
الاعلی یتطلبونه كما یتطلبونه انتم . . . و کما تصورہ العالم الراسخ فهو
عن حرم الکبریا بفراسخ و اقصى ما وصل الیه الفکر العمیق فهو غایسه
مطلبه من التدقیق و ما احسن ما قال .

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تو است الله نیست
بل الصفات التي تثبتها له سبحانه انما هي حسب او هامتنا

انسان است بحضرت یزدان ہی نبرد لهذا آن حقیقت
الوہیت منقی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر
است و صمود بآن مقام مستح و محال ملا عظمہ صینماٹیم کہ
نہر مادونی عاجز از ادراک حقیقت ما فوق است مثلا حجر و
مدر و شیر آنچه صمود ندایند ادراک حقیقت انسان نتوانند
و تصور قوہ باصرہ و قوہ سامعہ و سائر حواس نکنند و حال
آنکہ دل منلوق اند پس انسان منلوق بہ تئوہ ہی بحقیقت

وقدر اغماضا . . . فی کلام الامام ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیہ
السلام اشارہ الی هذا المعنی حیث قال : کما یرتموہ بأوهامکم فی ادق
معانیہ مخلوق مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوہم ان لله
زبانیتین فان ذلك کمالها وتتوہم ان عدما نقصان لمن لا یتصف بها
وهكذا حال العقلا فیما یصفون الله تعالی به .

و در کشکول شیخ مذکور است . قوله

كما ان التصديق بوجوده تعالی يقال من اجلی البدیہیات کما
قال فی الله شك فامر السموات والارض كذلك تصور که الحقیقہ او ما
یقر ببالکہ من اجل الحالات لا یحیطون به علما کیف و سید البشر
صلوات الله علیہ وآلہ یقول ما عرفناک حتی معرفتک .

وقال علیہ السلام ان الله احتجب عن العقول كما احتجب
عن الابصار وان العلاء الاعلی یطلبونه كما تطلبونه انتم وما احسن
قول من قال .

مخلوق چگونه بی بحقیقت ذات پاک خالق برد در آن مقام
نه ادراک را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال
و جوازی ندره خارق را با جهان پاک چه کار و عقل محدود
را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت العقول وین ادراکه و
حارت النفوس فی بیانہ لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار
و هو اللطيف الخبير لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر

تاء الانام بفكرهم	فلذا ك صاح القوم عرسد
تالله لاموسى الكليم	ولا المسيح ولا محمد
كلا ولا جبريل وهو	الى القلوب يصعد
علموا ولا النفس البسيطة	ولا العقل المحرود
من كنه ذاتك غير انك	او حدى الذات سر مسد
فليخبا الحكماء عن	حرم له الافلاك سجده
من انت يا رسظو ومن	افلاط قبلك يا مبلد
ومن ابن سينا حين عذب	ما تاتي به و شيد
ما انتم الا الفسراش	راى السراج و قد توقد
فدنا فاحرق نفسك	ولو اهدى رشدنا لا بعد

و الحاصل ان كلما يتصوره العالم الراسخ فهو من كنه الحقيقه بفراسخ
و كلما وصل اليه النظرا لمبيق فهو غاية مبلغه من التدقيق و سرادق
الذات عن ذلك بعراجل و اميال لا يستطيع سلوكها بريد الوهم و الخيال

ساقط و هر تعمقی با داللی ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه
 الحقائق و سر الاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه
 در عالم وجود است . . . راضی بنسب صنیع نداریم این است
 که گفته شده تلمذ میزتموه با و همامکم فی ادق معانیکم فهو
 سألوقی مثلنم مردود الیکم این واضح است که اگر بخوانیم
 حقیقت التوحید را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما محیط

— و لله در من قال

فیک یا اغلو طه الفکر تاء عقلی و انقضی عمری

سافرت فیک فماریحت الذی انذی السفر رجعت حسری

و ما وقعت لا علی عین ولا اثر . . .
 و قول التکما جل جناب الحق عن ان یكون اشریحه لكل وارد وان یطلع
 علیه الا واحد بعد واحد لا یریدون به الاطلاع التام و لا ما یزدحم التمام .

و در کتاب مجمع البحرین است فی الحدیث . اعرفوا الله بالله
 و معناه ان الله خلق الاشخاص و الانوار و الارواح و هو جل شأنه لا یشبهه
 شیئی من ذلك فاذا نفی عنه الشبهین شبه الابدان و شبه الارواح فقد
 عرف الله بالله و قیل یعنی اعرفوا الله بالعنوان الذی القی فی قلوبکم
 بطریق الضروره من غیر اکتساب و اختیار منکم و فیه من عرف الله الخ
 هو من عرفت الشیئی من باب ضرب ادراکه و المعرفة قد یراد بها العلم
 بالجزئیات الطرکه بالحواس الخمسه كما یقال عرفت الشیئی اعرفه

و البته محیط اعظم از محاط .

و از آن حضرت در رساله شرح حدیث کنت کنزا :

قوله المیز : ابواب معرفت گنه حق مسدود است بر

کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عتکسوت

اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه غساک

پیرامون عقاب افلاک نگرد حقیقت نیستی چگونه دویست

بالکسر عرفانا اذا علته باحدى الحواس الخمسه و قدیرا دبیها ادراك

الجزئی و البسیط المجرى عن الادراك المذكور كما يقال معرفت الله ولا یقأ

علمته و قد یطلق على الادراك المسبوق بالعدم اوعلى الادراك

الاخیر من الادراکین اذا تخلل بینهما عدم کما لعرف الشیئی ثم ذهل

عنه ثم ادرك ثانيا و على الحكم بالشیئی ایجابا او سلبا و المراد من

معرفه الله كما قبل الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالیه و الجمالیه

بقدر الطافه البشریه و اما الاطلاع على الذات المقدسه فما طمع

لاحد فیه . . . و فیه المعرفه من صنع الله لیس للعباد فیه صنع

و استدلال به و بنظائره بعض المتأخرین من اصحابنا على ضروریه

المعرفه و هو خلاف المتفق علیه من کسبیتها حدیث تفکروا فی آلاء

الله و لا تفکروا فی الله . از آثار مرویه در کتاب امامیه معروف است

و خبر مذکور ماثور از امام محمد باقر کما میزنوه باوهامکم را حاجی

هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقاء واقف گردد زیرا که لطائف حقایق جوهریات موجودات و بدایع جواهر مجردات ممکنات بکلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیهک تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر مسمارچین سما عرفان و تصاعد بین ملکوت حکمت و ایقان ببقاء ذات احدیه در شوای بیمنتهای مصرفت کنه آن جوهر الی جواهر پرواز نمایند البته شبری ملی نمایند و بحقیقت او

سید کاظم رشتی در کتاب شرح القصیده و در شرح خطبه طتنجیه و غیره مائتکرار ذکر و بیان کرد و نیز خبر مذکور ما نور از امام جعفر صادق ان الذره لترجم ان لله زمانیتین (ای قورین) الخ را شیخ احسانی نیز در کتاب شرح فوائد بیان نمود .

در شرح الزبارة شیخ احسانی است قوله و مثل قول امیر المؤمنین قول ابنه الحسن فی ملحقات دعاء العرفة فی المناجات ایكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو العظير لك متى غبت حتى تحتاج الی دلیل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشارة هی التي تدل عليك فهو المعلوم و المجهول الخ المعلوم بصفته المجهول بكنهه الموجود بآياته المفقود بذاته . . . فظهر فلا شيء اظهر منه و انما ظهر كشيء باثر ظهوره . . . و بطن فلا شيء ابطن منه لانه لا شيء اظهر منه و انما خفي لشدة ظهوره و استتر لعظم نوره . . . قالوا يجب سبحانه -

پی نبرند .

جمله ادراکات برخوردارهای لنگ حق سوار باد پیران چون خد
اینست که سیدالاولین و الاشرین در این مقام اظهر عجز
و فقر اکمال علم و غایة القصوای حکمت دانسته اند و این ...
جهل را جوهر علم شمرده اند . چنانچه میفرماید ما عرفناك
حق مصرفتك و مصیبتین میفرماید رب زدنی فیک تحیراودرین

یعرف بانه لا کیف له ولا شبه له ولا مثل له و انه لا یدرك كنهه
ولا تعلم صفته و لا یحاط به علما و ان كل مدرك فهو غیره لیعرف بانه
لا سبیلی الی اکتناهه و لا ادراك صفته فهو یعرف بالجهل به ...
فذلك ما تعرف الا به ... فاننا لا نعرف الا مثلنا ... فهو
الواجب الحق و المجهول المطلق ... و هذا القسم یعبّر عنه بالذات
البحث ... مجهول النعت ... و عین الکافور ... و شمس
الازل ... و منقطع الاشارات ... و المجهول المطلق و الواجب
الحق و اللا تسین ... و الكنز الخفی و المنقطع الوجدانسی
و ذات سانج و ذات بلا اعتبار و ما اشبه ذلك .

مقام جزعیرانی صرف و سرگردانی بحث تحقق نیابد زیرا
ادراک شیئی هر شیئی را منوط بد و پیوسته است اول احاطه
است یعنی تا شیئی بر شیئی احاطه ننماید ابد ادراک کنه
او نتواند و این معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حق
اساده ننموده تا بکنهش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت
ذاتش رانده استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقق
نیابد و ثانی مشابهت و معادلت است یعنی تا شیئی
مشابهت بشیئی نداشته باشد بهیچوجه تصور حقیقت آن
نتواند چه که فاقد مراتب و عوالم آن است

براهین الهییت

از حضرت عبد البهاء در مفاوضات است .

قوله العزيز : اثر پنجاه هر شیئی غیر محسوس را
انکار کنیم حقائق مسلحة الوجود را باید انکار نمائیم مثلا
ماده اثیریة محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است
قوه جاذبه محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است
از چه حکم بر وجود اینها میکنیم از آثارشان مثلا این نور
تموجات آن ماده اثیریة است ازین تموجات استدلال بر وجود
او میکنیم و قوله العظيم روح حیوان نیز محسوس نگردد و

باین قوای جسمانیه ادراک نشود بچه استدلال برو وجود روح حیوانی نمانیم شبهه نیست که از آثار استدلال بر آن کنی که درین حیوان قوه که در نبات نیست هست آن قوه حساسه است یعنی بیناست شنواست و همچنین قوای دیگر ازینها استدلال کنی که يك روح حیوانی است .

و قوله البین : قوه عقل محسوس نیست و صفات انسانیه بتامها محسوس نیست بلکه حقایق معقوله است و همچنین شب نیز حقیقت معقوله است . . . حتی ماده اثیره که قوایش را در حکمت طبیعی حرارت و نور و کهربا و مغناطیس گویند آن نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه و همچنین نفس طبیعی نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه و همچنین روح انسانی حقیقت معقوله است نه محسوسه .

و از آن حضرت در خطاب بدکتر فورال است .

قوله الحزیز : اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد

است یعنی مجرد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بقدر

انسان آید آن حقیقت محدوده است نه نامتناهی محاط.

است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن و همچنین

یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم وجود

ذهنی دارد نه وجود عینی و ازین گذشته تفاوت مراتب در

عیز حدوث مانع از ادراک است پس چگونه حادث حقیقت
 قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدو
 مانع از ادراک است جناد و نبات و حیوان از قوای عقلیه
 انسان که کاشف حقایق اشیا است بیخبر است ولی انسان در
 بسج این مراتب با خبر مرتبه عالی صحیحاً بر رتبه سفلی
 است و ناشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بسی
 خبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت
 نتواند ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعیات فکریه
 و انکشافات وجدانیه معتقد بحضرت الوهیت میگردد و کشف
 فیوضات الهیه مینماید و یقین میکند که هر چند حقیقت
 الوهیت غیر مرثیه است و وجود الوهیت غیر معنوس ولی ادله
 قاطعه الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرثیه مینماید ولی
 آن حقیقت کما فی هی مجهول النعت است مثلاً ماده اثیره
 موجود ولی حقیقتش مجهول و با اثرش محتوم حرارت و ضیاء
 و کهربا تصویجات اوست ازین تمویجات وجود ماده اثیره
 اثبات میگردد ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقن بوجود
 الوهیت گردیم . و از آن حضرت در مفاوضات است .
 قوله المزیز : طبیعت کیفیتش است و یا حقیقتش است
 که بنیاهر حیات ومات وعبارة اخری ترکیب و تحلیل کافه

اشیا را جمع باوست و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینه و ترتیب کامله و هندسه بالفه است که ابداً از او تجاوز نمیکند بدرجه نیکه اگر بنظر دقیق و بصر حدید ملا عنایه کنی ذرات غیر مرئیة از ذرات تا اعظم کرات جسمه عالم وجود مثل کره شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه بجه از جهة ترتیب چه از جهت ترکیب و خواه از جهة هیئت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می بینی که جمیع ذرات تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمیکند و چون بخود طبیعت نظر میکنی می بینی که استشعار و اراده ندارد مثلاً آتش طبیعتش سوختن — است بدون اراده و شعور میسوزاند و آب در طبیعتش جریان است و بدون اراده و شعور جاری میشود و آفتاب در طبیعتش ضیا است و بدون اراده و شعور میتابد و رنگا در طبیعتش صورت است و بدون اراده و شعور صورت مینماید پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعیشان حرکات مبهوره است و همین یک متحرک با اراده نیست مگر حیوان و بالاخص انسان و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند زیرا کشف البایع اشیا را کرده و بواسطه کشف طبایع اشیا بر نفس طبیعت حکم میکند و این همه صنایع را کسبه

اختراع کرده بسبب کشف طبایع اشیا است مثلاً تلفسراق
 اختراع کرده که بشرق و غرب کار میکند پس معلوم شد که انسان
 بر طبیعت حاکم است حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی
 و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود گفت که
 این از تأثیرات طبیعت است با وجود اینکه شعور ندارد و
 ادراک هم ندارد پس معلوم شد این طبیعتی که ادراک و
 شعور ندارد اودار قبضه حق قدیر است که او مدبر عالم
 طبیعت است بهر نوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند
 از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات
 طبیعت است گویند وجود انسانی است در این صورت انسان
 فرع است و طبیعت اصل میشود که اراده و شعور و کمالاتی در
 فرع باشد و در اصل نه پس معلوم شد که طبیعت من حیث
 ذاته در قبضه قدرت حق است و آن حق قدیر است که
 طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم پ^{ست}را و
 و قوله الحزیز : و از جمله دلائل و براهین الوهیت
 آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصور دیگری
 است و یقین است و شبهه نیست که خالق انسان مثل
 انسان نیست زیرا یک کائن ضعیف کائن دیگری را خل^سق
 نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاب

صنع نماید آیا ممکن است که صنع در نهایت کمال باشد و -
صانع غیرکامل آیا میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقاش
در صنعت شویش ناقص چیه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه
نقش مثل نقاش نباشد اگر نقش مثل نقاش بود خود را نقش
می نمود و نقش هرچند در نهایت کمال باشد اما بالنسبه بسه
نقاش در نهایت نقص است لهذا امکان معدن نقاشی است و
خدا معدن کمال نفس نقاشی امکان دلالت بر کمالات حقیقی
مینماید مثلا چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است
همین عجز شایق دلیل بر قدرت حی قدیری است زیرا تا قدرت
نباشد عجز تصور نکرد پس عجز خلق دلیل بر قدرت حقیقی
است و تا قدرت نباشد عجز تحقق نیابد و ازین عجز معلوم شد
که قدرتی در عالم هست مثلا در عالم امکان فقر است لابد غنائی
هست که فقر در عالم تحقق یافته و در عالم امکان جهل است
لابد علمی هست که جهل تحقق بسته چه که اگرچنانچه علم
نبود جهل تحقق نمیگرفت چرا که جهل عدم علم است اگر
وجود نبود عدم تحقق نمی یافت جمیع امان مسلم است که
در تحت حکم و نظامی است که ابد اتمرد نتواند حتی انسان
نیز مجبور بر موت و خواب و سایر حالات است یعنی در بعضی
مراتب محکوم است لابد این محکومیت حاکی دارد مادام که

صفت صفات احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی او است پس يك غنی هست که غنی بالذات است مثلا از نفس مریض معلوم است که صحتی هست اگر صحتی نبود مریض اثبات نمیشد پس معلوم شد که غنی قدیری هست که او جامع جمیع کمالات است چه اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود که همین در عالم وجود ادنی صحتی از مصنوعات دلالت بر صانع میکند مثلا این نان دلالت میکند بر اینکسکه صانعی دارد سبحان الله تخییر هیئت کائنات جزئیة دلالت بر صانعی میکند و این کون جامع غیر متناهی خود بخود وجود یافته و از تفاعل عناصر و مواد تحقق بسته این فکر چقدر بدیهی البطلان است و اینها اراده نظری است برای نفوس ضعیفه اما اگر دیده بصیرت باز شود صد هزار دلائل با مشاهده میکنند .

قوله الجلیل : و چون بنظم طبیعی در کمال اتقان و مطابق حکمت در تحت قانون کلی ترکیب و استخراج یافت واضح است که اینبار الهی است نه ترکیب و ترتیب تصادفی زیرا که ایجاد اینست که از هر ترکیبی کاشنی موجود شود اما از ترکیب تصادفی هیچ کاشنی موجود نگردد مثلا اگر بشر با وجود عقل و کاه عناصر را جمع کند ترکیب کند چون بنظم طبیعی نیست لهذا کائناتی موجود نشود . . .